**بسم الله الرحمن الرحیم [[1]](#footnote-1)**

کلام در صوری بود که برای ملاقی مشتبه تصویر شده است که در این صور باید بررسی کنیم آیا اجتناب از ملاقی مثل اجتناب از مشتبهین لازم است یا لازم نیست؟ سه صورت را مورد بحث قرار دادیم.

**صورت چهارم: وقوع ملاقات و بعد علم به نجاست يكي از اطراف و بعد علم به ملاقات**

صورت چهارم این است که ابتدائا ملاقات بین ملاقی و مشتبه حاصل می‌شود، مکلف علم به ملاقات ندارد، بعد در مرحلۀ لاحق علم اجمالی پیدا می‌کند به نجاست یکی از مشتبهین، بعد در آخرین مرحله علم به ملاقات پیدا می‌کند. طبق مثال ما روز پنج شنبه لباس با مایع الف ملاقات می‌کند ولی مکلف چیزی نمی‌داند، ثبوتا ملاقات واقع شده مکلف خبر ندارد، روز جمعه علم پیدا می‌کند به نجاست یکی از مشتبهین، روز شنبه علم به ملاقات پیدا می‌کند، آیا روز شنبه اجتناب از ملاقی مثل اجتناب از مشتبهین لازم است یا لازم نیست؟

اینجا محقق نائینی و محقق خوئی در دورۀ سابق بحثشان می‌فرمایند اجتناب از ملاقی هم در این صورت واجب است، از هر سه باید اجتناب کند. دلیلشان بر لزوم اجتناب از هر سه طرف، (هم مشتبهین و هم ملاقی)، این است که می‌گویند ما قبول داریم یک علم اجمالی روز جمعه حادث شد که دو طرف داشت، مشتبهین، چون هنوز علم به ملاقات نداشت هر چند ملاقات روز پنج شنبه پیدا شد، علم اجمالی او روز جمعه دو طرف داشت، ولی روز شنبه تا علم به ملاقات پیدا کرد، علم اجمالی منقلب و دگرگون می‌شود و سه طرف پیدا می‌کند، لذا حدوثا علم اجمالی طرفین داشت، روز جمعه، بعد منقلب شد و سه طرف پیدا کرد، علم اجمالی دوم از لحظۀ حدوث منجز است نسبت به سه طرف، لذا روز شنبه اجتناب از هر سه طرف لازم است.

این دو محقق یک تنظیری هم مطرح می‌کنند و می‌فرمایند بحث ما مثل این مورد است. می‌فرمایند اگر کسی روز جمعه علم اجمالی پیدا کرد یا عبای او نجس است و یا قبایش، بعد روز شنبه این علم اجمالی دگرگون شد، یعنی به این صورت که بینه آمد و گفت قطرۀ خون یا روی عبای تو افتاد یا روی فرش افتاد، علم دگرگون شد، علم اجمالی حاصل شد که یا عبا نجس است و یا فرش نجس است. محقق نائینی می‌فرمایند چگونه همه در این صورت می‌گویند علم اجمالی دوم منجز است، از عبا و فرش باید اجتناب کند علم اجمالی دگرگون شد؟ ما نحن فیه هم همین است روز جمعه فکر می‌کرد علم اجمالی دو طرف دارد بعد این علم اجمالی منقلب شد و معلوم شد سه طرف دارد. اینجا هم بگویید علم اجمالی منجز است و اجتناب از هر سه طرف هم ملاقی و هم مشتبهین لازم است.

عرض می‌کنیم که هم اصل نظریه مشکل دارد چنانچه محقق خوئی در دورۀ اخیرشان به این نکته توجه کرده‌اند و هم در تنظیر و این قیاس اشکال است.

توضیح اشکال در اصل نظریه این است که ما قبلا هم اشاره کرده‌ایم علم اجمالی وقتی منجز تکلیف است که بتواند در همۀ اطراف در لحظۀ حدوث، تکلیف ایجاد کند، یک منفصلۀ حقیقی بیاورد اما فی هذا اما فی هذا و اما فی هذا نجس واقع شده است لذا اجتناب از همه لازم است. بنابراین توضیح دادیم که اگر بعضی از اطراف سابقا تنجز داشت، «المنجز لایتنجز»، لذا نسبت به طرف دیگر شک بدوی است.

در ما نحن فیه روز جمعه فرض مثال این است که علم اجمالی پیدا کرد (علم فعلی نه علم تعلیقی) یا این مشتبه نجس است یا آن یکی، یکی از دو مایع، این علم اجمالی منجز تکلیف شد، وجوب اجتناب از طرفین آورد، در صورت چهارم انقلاب علم اجمالی نیست، تغییر علم اجمالی نیست، در آن مثال توضیح می‌دهیم علم اجمالی تغییر کرد توهم علم اجمالی بود. در صورت چهارم روز شنبه که علم به ملاقات پیدا کرد این علم می‌خواهد یک طرف را به این علم اجمالی سابق موجود مستحکم اضافه کند نه اینکه علم را دگرگون کند، لذا این علم اجمالی می‌خواهد بگوید ملاقی مشتبه هم در گردونه هست، آن قاعده جاری است دو طرف سابقا منجز شد به علم روز جمعه «المنجز لایتنجز ثانیا».

لذا ببینید یک نکته اینکه که در صور قبل هم اشاره کردیم محال است علم، امروز باشد، تنجز تعلق بگیرد برای سابق، اینکه معنا ندارد. از الان بخواهد تنجز درست کند برای ملاقی، ملاقی وحیدا فریدا است الان، یعنی دو طرف تنجزشان دیروز ثابت شد، الان می‌خواهد تنجز را فقط برای ملاقی ثابت کند، طرفِ تعارض ندارد اصل طهارت در ملاقی جاری می‌شود.

ولی در مثالی که محقق نائینی و محقق خوئی داشتند تفاوتش با اینجا این است که در آن مثال علم اجمالی دگرگون می‌شود، آن علم نابود می‌شود و علم دوم حادث می‌شود. فکر می‌کرد قطرۀ خون روی عبا یا قبای او افتاده است، بینه می‌گوید اشتباه کردی، منفصلۀ حقیقی بین این دو نیست، منفصلۀ حقیقی بین عبا و فرش است نه بین عبا و قبا، لذا علم سابق کان لم یکن شد، یک علم جدید پیدا شده است. (اگر یک طرف ملحق بشود به علم اجمالی این سبب نابودی علم اجمالی نمی‌شود، علم اجمالی قوامش به منفصلۀ حقیقی است، منفصلۀ حقیقی اگر یک طرفش نابود شد، نابود می‌شود لذا علم اجمالی نابود شده است)

به این جهت است که محقق خوئی در دورۀ جدید اصولیشان می‌فرمایند ما دورۀ قبل که فکر می‌کردیم در صورت چهارم انقلاب و دگرگونی علم اجمالی است یعنی علم قبل منعدم شده است، و علم جدید جای او را گرفته است، فهمیدیدم اینگونه نیست در تنظیر قبول داریم ولی در صورت چهارم علم اجمالی دگرگون نشده است، الان علم اجمالی می‌گوید سه طرف است. در دو طرف قبلا منجز بود نسبت به ملاقی شک بدوی است اصل طهارت جاری است. این تمام کلام در صورت چهارم که ما نظر محقق خوئی و محقق اصفهانی و آقایان دیگر را قبول داریم.[[2]](#footnote-2)

دو صورت دیگر در ملاقی مشتبه است که در این دو صورت نگاه بر عکس این چهار صورت است. تا حالا در این چهار صورت بحث این بود که اجتناب از مشتبهین و ملاقا که قطعا لازم است، شک داریم از ملاقی اجتناب کنیم یا نه. در دو صورت بعدی بحث این است که محقق خراسانی تصویر می‌کنند و می‌گویند که دو صورت داریم که اجتناب از ملاقی لازم است ولی اجتناب از ملاقا لازم نیست. که بحث آن خواهد آمد.

1. - جلسه 74 – مسلسل 192– سه‌‌شنبه – 28/11/1399 [↑](#footnote-ref-1)
2. - مصباح الأصول( مباحث حجج و امارات- مكتبة الداوري) جلد : 1 صفحه: 420 تا 422:«(أما المسألة الثالثة) و هي ما إذا كان العلم الإجمالي بعد الملاقاة و قبل العلم بها، فهل الحكم فيها عدم وجوب الاجتناب عن الملاقى و إلحاقها بالمسألة الأولى لاشتراكهما في كون العلم الإجمالي مقدما على العلم بالملاقاة أو الحكم فيها وجوب الاجتناب عن الملاقى و إلحاقها بالمسألة الثانية، لاشتراكهما في كون العلم الإجمالي متأخرا عن الملاقاة؟ و قد التزمنا في الدورة السابقة بوجوب الاجتناب إلحاقا لها بالمسألة الثانية، لأن العلم الإجمالي بحدوثه و ان كان متعلقا بنجاسة الملاقى بالفتح أو الطرف الآخر، إلا أنه بعد العلم بالملاقاة ينقلب إلى العلم بنجاسة الملاقى أو الملاقى أو الطرف الآخر. و التنجيز في صورة الانقلاب يدور مدار العلم الثاني، فتتساقط الأصول بمقتضى العلم الثاني، و يجب الاجتناب عن الجميع. و نظير ذلك ما إذا علمنا إجمالا بوقوع نجاسة في الإناء الكبير أو الإناء الصغير، ثم تبدل العلم المذكور بالعلم بوقوعها في الإناء الكبير أو الإناءين الصغيرين، فانه لا إشكال في وجوب الاجتناب عن الجميع، لأن العلم الأول و ان كان يوجب تساقط الأصلين في الإناء الكبير واحد الصغيرين حدوثا، و يوجب تنجيز الواقع فيهما، إلّا ان العلم الثاني يوجب تساقط الأصول في الجميع بقاء، لتبدل العلم الأول بالثاني. و قد ذكرنا ان التنجيز في صورة الانقلاب يدور مدار العلم الثاني. هذا ملخص ما ذكرناه في الدورة السابقة. و لكن الظاهر عدم وجوب الاجتناب عن الملاقي في هذه المسألة، كما في المسألة الأولى، و ذلك لما ذكرناه في ذيل المسألة الثانية من أن مدار التنجيز إنما هو العلم بالنجاسة لا وجودها الواقعي فالملاقاة و إن كانت سابقة على العلم الإجمالي، إلا انه لا يترتب عليها أثر، فبعد العلم الإجمالي بنجاسة الملاقى بالفتح أو الطرف الآخر يتساقط الأصلان فيهما للمعارضة. و يتنجز التكليف، و يجب الاجتناب عنهما. و لا أثر للعلم بالملاقاة بعد تنجز التكليف بالعلم الأول، فان العلم بالملاقاة و ان كان يوجب علما إجماليا بنجاسة الملاقي بالكسر أو الطرف الآخر، إلا انه لا أثر لهذا العلم بالنسبة إلى الطرف الآخر، لتنجز التكليف فيه بمنجز سابق، و هو العلم الأول.

   فلا مانع من الرجوع إلى الأصل في الملاقي بالكسر، لما ذكرناه سابقا من انه لو كان التكليف في أحد أطراف العلم الإجمالي منجزا بمنجز سابق، لا أثر للعلم الإجمالي بالنسبة إليه، فلا مانع من الرجوع إلى الأصل في الطرف الآخر.

   و المقام من هذا القبيل، فان التكليف قد تنجز في الطرف الآخر بالعلم السابق فلا مانع من الرجوع إلى الأصل في الملاقى بالكسر بعد العلم الإجمالي الثاني الحاصل من العلم بالملاقاة، لعدم معارض له، بلا فرق بين ان يكون زمان المعلوم بالإجمال متحدا مع زمان الملاقاة أو سابقا عليه. و ما ذكرناه في الدورة السابقة من ان مدار التنجيز في صورة التبدل انما هو العلم الثاني و ان كان صحيحا في نفسه، فانا إذا علمنا إجمالا بنجاسة القباء أو القميص، ثم تبدل علمنا بالعلم الإجمالي بنجاسة القباء أو العباء مثلا، كان مدار التنجيز هو العلم الثاني لا محالة فيجب الاجتناب عن القباء و العباء لا عن القباء و القميص، إلا ان المقام ليس من قبيل التبدل، بل من قبيل انضمام العلم إلى العلم، فانا نعلم أولا بنجاسة الملاقى بالفتح أو الطرف الآخر، ثم بعد العلم بالملاقاة كان العلم الإجمالي الأول باقيا بحاله و لم يتبدل، غاية الأمر انه انضم إليه علم آخر و هو العلم الإجمالي بنجاسة الملاقي بالكسر أو الطرف الآخر. و العلم الثاني مما لا يترتب عليه التنجيز لتنجز التكليف في أحد طرفيه بمنجز سابق، و هو العلم الأول، فيجري الأصل في طرفه الآخر بلا معارض، و هو الملاقي بالكسر. و كذا الحال في المثال الّذي ذكرناه في الدورة السابقة، فانه لا مانع من الرجوع إلى لأصل في أحد الإناءين الصغيرين لتنجز التكليف في الإناء الكبير و أحد الصغيرين بالعلم الأول فيجري الأصل في الإناء الصغير الآخر بلا معارض.». [↑](#footnote-ref-2)